

آمد و بسیاری از مرضای مزمن که قدرت بر حرکت و غم خواری
 پر شفقت گذاشتند در ستهراپور ماندند و معلوم نشد که
 بعد از آمدن مقهوران بموضع مذکور مال حال آن در ماندهگان یکجا
 منجر شد و بعضی از گاوهای توپخانه با دشااهی بنا بر ضعف و
 بی قوتی گاو و کثرت گل و لای در وحل ماندند و چون این خبر
 بنواب مستغنی عن الالقیاب که یک گروه به ستهراپور از جانب
 کهرگانو آمد و وقت شام بموضع که راجه خانه در آنجا داشت
 رسید و بود رسید توقف کرده بادای نماز قیام نمود و جمعی
 از حضور برای آوردن گاوهای فرستاده بامارت پناه دلیرخان
 که سابقه لشکر ظفر اثر بود نیز پیغام کرد که بزودی گاوهای را
 بیارند که حرکت ما از اینجا موقوف بر رسیدن آنهاست بعد از
 فراغ از صلوات باران بشدت شروع شد و تا یکپهرو سه گهری
 شب در موضع مذکور منتظر وصول گاوهای نشست خلاصه
 دو دو مان سیادت و دولت میر عبدالعزیز خلیف الصدوق
 نواب بخش الهمالک محمد امین خان و فرزند خان و محمد مراد
 سعید الله خانی و حاجی معاحب در آنم حروف در خدمت
 بودند امارت پناه دلیرخان پیغام فرستاد توقف نواب
 در اینجا فایده بجز تصدیق عیث نمی دهد بخیریت بکهرگانو شریف

بمرکز که سن امشب همراه کادوهایا بوده و صباح انشاء الله تعالی
 به کهرگانومی آدم نواب مستغنی عن الالغاب محمد تقی بخشی
 شاکرد پیشه را نیز با جمعی از کتار و پیاده اردو پیاده بر سر کادوهایا
 گذاشته در عین بارندگی روانه شد و هنگام طلوع صبح روز
 سیزدهم محرم به کهرگانوم رسید و در آن قلعه نزول فرمود امارت
 بناه لیرخان تمام شب در باران سوار و بر سر کادوهایا ایستاده
 و چند وقت مقهوران را که از چهار طرف هجوم می آوردند
 پراکنده ساخته آخرای همان روز غرابه را آورد از زبان مذکور
 شنید و شد که از یکی بیست و هفت سوار در آن شب تا همراه
 من بودند و محمد تقی بخشی را نیز با مقهورانی که بقصد مزاحمت آمدند
 عرب صعبی روی نموده بظنم و زسرت اختعاص یافت متناهی
 مراجعت موکب ظفر و روه از شهر ایپور حمل بر عجز نمود
 بیشتر از پیشتر نبره شدند و اکثر شبها بر اثر ان قلعه کهرگانوم
 که در سمت غربی امارت بناه و لیرخان و در صوب شرقی
 راجه سبجان سنگه و میان جنوب و مشرق در شید خان
 و سید سالار خان و مابین شمال و مغرب در پی بر جی که
 پیش از تشریف آوردن نواب مستغنی عن الالغاب
 هر شب فوجی سنگین بمراسم و زانجامی اسناد فرادخان

سبحان سنگه ریختند و مخزول پیشماله بوب مورجل امارت
 پناه دلیرخان جنگ در انداختند نواب مستغنی عن الالقاب
 ابو الحسن را با فوجی از ملازمان خود بکوک راجه مذکور ارسال
 داشت و مردم راجه بر متاھیر تاخه جمع کثیر را بقتل آوردند
 و امارت پناه دلیرخان از جرات مقهوران که در چنین شب
 مہتاب نمودند بر آشفتہ بذات خود بقصد انحراف ماہتاب
 حیات آنها کما کما مہات متوجہ شد متاھیر را از مشاہدہ
 این حال ناپ قرار نماند و فرار اختیار نمودند امارت پناه
 دلیرخان تا نالہ دند کاہنگامشی پرداختہ جمعی بیحد و عد را بقتل
 آورد و بعد ازین فتح پای جرات مقهوران از اقدام
 بر شبنون مقطوع کشت و سردار خیال محال تسلط و
 استیلا خالی و دل از خوف و ہراس استیصال پر شد
 درینو لا استمداد و باہنہایت و استیلائی غالبانیت رسید
 و طلت معلولان متہرا پور در مردم کہرگانو نیز سرایت کرد
 طلل منقادہ مہلکہ شیوع یافت و مرض دق و استسقا بر
 تپ لرد و اسہمال افزودہ جمعی کثیر را اقصی و ادانی را
 بفس اوداح معالج کردید و بشریت مرک از نوب مرض
 خلاصی بخشید و غیر از برنج سرخ گندہ بی ننگ و لیوی رسیدہ

بہت
 در کتب
 تاریخی
 و
 جغرافیایی
 مذکور
 است

و نار سینه که برد رخت بود اغذیه و اطعمه مغفود گردید و از
 نباتات هر چه باقی مانع بود و دندان بران کار می کرد انسان
 و حیوان سه رهن ساختند اغذیه خوردن برنج گند و گاهی برنج با یک
 میناشند و عسجه و اوراق بر اشجار و گیاه در قفار و بقول
 بر کنار آنها رنگد اشتند و با آنکه در سر کار نواب عالی مقدمه از
 انقدر از هر جنس بود که برای آن مستغنی عن الالقاب
 تا انقضای ایام محاصره غذائی که همواره مهیامی شد اما در
 مگرد اما مدت آن عالی همت به ان امر را غنی نشد و مثل
 اوساط الناس جز اول ماش و ماست و خشک چیزی
 تناول نمی نمود و گاه گاهی بخوردن گوشت گاو هم رغبت می
 فرمود تا در رنج و عناد سختی و جفا شد یک و سه
 زیر دستان بی نواب باشد و بود ای قسوامی • البلیه اذا عنت
 طابنت • تسلی بخش محنت کشان گردد از اعیان سالکان
 سالک فرادیس محمد مومن تبریزی واقعه نویسن است
 که در کهرگان نوب مرض سوء القیه و استسقا بحوار رحمت حق
 جل و علا انتقال نمود که خدا مردی بود با نواع صفات حمیده
 و اصناف خصال پسندیده متکلی و طینش از شرارت
 و ذایل متکلی در دستگیری از با افتادگان و چاره سازی

بیچارهگان با آنکه درین امر مکر و نیت ظاهری کشیدی و
 ناخوشیهای صوری دیدی * قربة الی الله * خود را سعادت
 ندانستی و بی سابقه اشنائی و مودت و رابطه ظریع و
 معرفت در خدمت نواب مستغنی عن الالقاب مذکور هرگز
 که شدی کلمه التخبیر در باره اش گفتی * * شعر *

* مرد تمام آنکه نگفت و بگرد *

* و آنکه بگفت و بکند نیم مرد *

* و آنکه نگفت و نکند زن بود *

* نیم زن است آنکه بگفت و نکند *

* اللهم اغفر له بالنبي واله * و چون پیش نهاد همت و الا نهت
 فرستادن افواج قاهره جهت افتتاح راه و ایقان ازوق جانب
 نوازه بود مقدر شد که میر مرتضی بر نهد دیکهو جبری از چوب
 ترتیب دهد میر مذکور سه مرتبه در ان امر مشروع نمود و همین که
 قریب با تمام می رسانید آب دیکهو بسبب سیلی که از
 لوله می آمد طغیان کرده بل را در هم می شکست تا آنکه در
 مرتبه چهارم بعد و جهد موفور صحت انعام یافت و میر مذکور
 بود و شفقت و محبت موفور گشت ترتیب این حس
 موجب تعجب و باعث جرت آشامیها گردید می گذنند در همین

فصل را به مکرر اراده این معنی نمود و بسبب تندی آب
صورت اتهام نیافت *

* ذکر و اشدن راهها و مدد گشتن *

* قحط و عصرت بر خص درخا *

را و اسطفا صفر سنه مذکور در باران رو بکمی نهاده آبها که
راه را از فرو گرفته بود شده و در خشک شدن نمود و نسایم
پروزی و زید و از آن نجات دمیدن و گلهای نشاط شکن
آغاز کرد و از عرضه داشت این حسین که در آن ایام رسید
معلوم شد که یادگار خان باز به تهمانه دیولگانو آمد و تمکن گشت
و عرض رسید که از آن روی آب که گانوتا دیولگانو آلی بر راه
چارنگ قریب دامن کو دهست که در بر مسات اکثر اوقات
آب برال بالانی آید و بر تقدیری که استعلا باید در این ایام
خود البته فرو می نشیند و از چارنگ تادیولگانو که هفت هشت
کرده است اندک جنگلی و در طرف ال است نواب سسغنی
عن الالقاب فرمود تا ابو الحسن با فوجی سنگین چهارنگ
رفته و چند روز در آن موضع بوده تندیه مقهوران اطراف کاینبغی
نموده و ضبط و نسق آن هر دو قرار وقوع کرده و فازیخان
را با صد سوار و صد پیاده تهمانه دار انجام ساخته خود بر راه آل مذکور

مردانه دیوانگانو شود و بعد رسیدن بموضع مذکور توقف کرده
 کس نزد ابن حسین نفرستد و از آمدن خود اعلام داد و پیغام
 نماید که اذوقه را بکشتی بدیوانگانو ارسال دارد چون هنوز
 مقهوران در سورجی های طرفین دریا مستکن اند و کنار بحر پر از
 آب و گل است و راه سوار نیست و رسیدن اذوقه به کشتی
 نغذر دارد و هرگاه کشتی های اذوقه بدیوانگانو برسند اجناس را
 بر سر دانه ها و پشت گاوان و اصعبان حمل نمودند برای خشکی
 به کهرگانو یار و عرایض به رگه آسمان جا و پروانه جات
 بنام مردم جهان گیرنگر و اطراف ممالک بنگاله مشتمل بر خلافتی
 خود و بقیه الوبای اهل شکر قلمی نموده بابوالحسن سپرد که بعد
 رسیدن بدیوانگانو نزد ابن حسین بفرستد تا مشارالیه
 یمائنی که باید ارسال دارد و چون مکروهی را چه درنگ در شهر ایلور
 و دیعت حیات سپرد و بود و بعرض رسید که در ایام
 برشکال و شورش اشامیان خذلان مال مادر سونفی مذکور
 در خدمات بادشاهی و دولت خواهی با فوج ارگواهنی شریک
 بوده در تحفظ طریق و تفتد انهای سبیل تقصیر نه نموده و پیوسته
 جمعی کثیر از پیاده های ولایت خود را در پیش تمانه دارد
 گواهنی حاضر می داشته مردانه مشتمل بر دلاسا و تفویض

در جنگی انجامید پسر متوفی و بذل جهد نمودن در کبیده و اقبال باتفاق
 محمد بیگ فوجدار گواهی با اسم مادر کرد هیچ و پروانه بنام محمد بیگ
 مذکور در تائید کبیده و قیل و پروانه بنام شیخ محمد صادق نوکر سرکار
 که در کلیا بر بود نیز در باب کبیده مرقوم گشته خواهد بود ابو الحسن
 شد و بنا بر فرموده دانه‌ی بسیار و بیچارگان نگاهدار بر قافلت
 ابو الحسن سینه شدند و سایر جنود قفرو در هر که نگاه داشت
 اسب زیادتی همراه کرد ابو الحسن بیست و یکم ماه صفر فایز انصوب
 گشت و بیچارگان رسید و مقام پیرنوا حی انجارا آواره و مستاصل
 ساخت و فی الجمله از وقت که در آن حدود بدست آمد بکهرگانوزرستان
 و چند روز توقف نمود و خاطر از انتظام مهام آن سمت جمع
 کرده و فازیخان را به تهمانه داری آنجا گذاشته چون شنید که
 مقام پیر چند جا آل این راه را بریده و ناله را ساخته اند بر او کچپور
 روانه و یولگانو شد و چون ناله پایاب نشد و گل دلای مشک
 نگشته بود تا رسیدن به یولگانو محنت و مشقت بسیار کشید
 و مقام پیر سرد راه را که حرکت النذر بوحی می کردند آواره داشت
 ادبار گردانید نواب مستغنی عن الالقاب از استماع
 توجه ابو الحسن به یولگانو و توقف فازیخان بعنوان تهمانه داری
 در چارنگ احتیاطا سید حالارخان را فرستاد تا اتفاق فازیخان

بمحافظت آن سر و درپردازد و سید احمد جماعه و ادرمازم
 سرکار خود را با فوجی از پیاده و سوار به تهازه داری کچیور
 ارسال داشت و ابو الحسن بعد از وصول بدیوگانو و آمدن
 کشتیهای اذوقه از لکهنو مگر نقد را اجناس را که از مطایبی
 خشکی توانند برداشت بر آنها بار کرده و فوجی از سوار و پیاده
 همراه ساخته بر راه چارنگ روانه نمود و چون فی الجمله کنار دریا
 خشک شده راه سوار بمرسیده بود خود نوارده راه را گرفته
 عازم کهرگانو شد و دو سه قلعه سفید را آن راه را که در سر راه
 بر طرفین نهد و جنگ بود جبراً و قهراً معنوح و منهدم ساخت و
 بیست و یکم ربیع الاول رسد راه خشکی و بیست و هشتم
 شهر مذکور کشتیهای اذوقه بکهرگانو رسید و سرانجام آن مع العسر
 بسرا ظاهر و مضمون الصوره طیه الطفره بود قوع آمد چه نوسم
 که از وصول اذوقه اهل شکر محنت کش چه قدر بهنج و
 متعش گشتند

* * *

* از آن ذوقی که اینجا کرده اجساد مرا اینجا قلم از دست افتاد *
 و مقایره از انقضای ایام بر ساعات بانقطاع رشته حیات خود
 متیقن شده عازم تحصن بقلال جبال و گدرا ایندن زن و فرزند
 و احوال و اطفال از بحر مها پتیر گشتند و راجه منگوب که

بسوا کوری آمد و بود * کرة بعد اخري * بنام روپ گریخت و
 بیحد لی بهو کن و کر کنیا بهو کن پشت استظهار بمناات حصار و
 استحکام دیوار قوی داشته در مورد چال نهر دلی با حشری
 کثیره و آلات محاربه استقامت و رزیدند و بیحد لی بهو کن
 بدستور سابق از راه عبور در آمد در صلح زد و سفر او شفاعت
 میر مرتضی فرستاد، التماس واضح ساختن نواب مستغنی
 عن الالقاب بقبول پیشکش و تجار از آنجا سرد مراجعت
 شکر ظفر اثر ازان کشور نمود میر مشار الیه طمس را سرد و ض
 داشته جواب شنید که اکنون تا بیحد لی بهو کن جلا زمت نیاید
 اینمعنی صورت نمی یابد و چون موقوف بر کمال کمال است بمقتضای
 * الامور مرهونة باوقاتها * درینوقت هر امر مهالیه تمثیت پذیرفته
 حقیقت اذافات الشرط فایات المشروط * بظهور پیوست * ستم *
 ما و در سمد و عهد هر کار که هست * سودی نکنه یاری هر چه که هست *
 درینولاد و نفر گزدار که از دربار عالمه از فرمان قضا توان بنام
 نواب عالی شان و احتشام خان و رشید خان مصحوب
 ایشان عزم و ریافته بود و بجهان گیر نگر رفته فرمان احتشام
 خان را به مشار الیه رسانیده بودند بگرگانون رسیدند نواب
 مستغنی عن الالقاب شرایط استقبال و لوازم تسلیهات

بجا آورد و فرمان قدر جریان را بر گرفت حکم جهان مطاع
 عالم مطیع شرف نفاذ یافته بود که احتشام خان بصوبه داری
 مملکت آشام و رشیدخان بفوجداری ملک کامروپ قیام
 و اقدام نمایند رشیدخان بعد از اشتیاق تقبیل سه
 سیزه غلادت و سلطنت به ناصارگاری آب و هوای بدنگاره و
 مضافات آن مملکت نمسک جسته بفوجداری کامروپ
 راضی نشد و درین باب عرضه داشت سایه سریر سلطنت
 معیر مرقوم ساخته خواهد آمد کان و زمان نمود و گرد برداران اظهار
 کردند که احتشام خان نیز در باب استعمار صوبه داری
 آشام عرضه داشت باستان ملک پاسبان احوال داشته نواب
 مستغنی عن الالقاب در جواب فرمان مرحمت عنوان
 عرضه داشتی نوشته بان هر دو سپرد و مرضی حاجت و
 هشتاد شهر ربیع الثانی ابوالحسن مامور شد که برکتیهای
 جنگلی که میر مرتضی در کهرگان مستعد ساخته سوار شد به ترهبانی
 برود و از آنجا سر ابالای آب دلی روانه گشته از غضب
 سو در حال بیخه لی بهو کن و آید و قراول خان نیز رفیق
 ابوالحسن گشت *

• گفتار در توجیه مرکب ظفر اعلام بتعاقب راجه بد فرجام
 • در سیدن بموضع نپام و در نابعی که روی نمود دران ایام •
 چنانچه صحت تحریر یافت چون ابو الحسن روانه شد بمقصد
 رسید مجاد لعظیم و محاربه تویم فیما بین مشا را الیه و مقابله
 و وقوع آمد بالا نره اهل اسلام بمقتضای • الحق بعار و لایعای •
 غالب گشته بر مورچان انظر ف که از بانس ساخته بودند
 استیلا یافته و مقابله شزم کرد بدند ابو الحسن داخل مورچان
 شده حقیقت ذبح را عرضه داشت نمود و سینه بهم ماده کور
 عرضه داشت از نظر گذشت و چون از جایی که ابو الحسن داخل
 مورچان شده تا بمقر بیحد لی بوکن که محاذی لهر کانو بود قریب
 ده کرده مسافت داشت و رفتن ابو الحسن بنی محی با بر سر
 آن کرده بیحد و انتها مقتضی معنیست نبود نواب مستثنی
 عن الالقاب با ابو الحسن نوشت که فردا هم بعزم تحریب
 مورچان اندر دانی توجه می شویم باید که آن شباعت شعاع نیز
 مقارن و صوال افواج منصوره مقابله مورچان مذکور از ان طرف
 بر سر بحد لی بولین مقهور باره و میرم نفسی بد سورا سابق
 بلفیط کهر کانو و نواحی آن تعیین شد دو میر سید محمد دیوان و
 راجه سبحان سنگه با میر مذکور و اهگشت و سر اند از خان

بفبط آن روی آب کهرگانو مقرر گردید بتاریخ چهاردهم شهر
 ربیع الثانی سال پنجم جلوس میمنت مانوس مطابق سنه مذکوره
 بهجری با آنکه صد ارت و ففیدت پناه میر سید صادق مانع
 توجه در آن ساعت بود بجانب مورچلی که بیحدلی بهوکن و سایر
 مقامیر در اینجا تنگن بود درایت نصرت آیت یجنیش در آمد
 و از آب مذکابا یاب گذشت و چون جنود ظفر و رود کنار نهر
 دلی که در آن هر پایاب هر سیده بود رسید بیحدلی بهوکن
 و سایر مقامیر را که اداستماع در آمدن ابوالمحسن بهوچل
 دل از دست رفته بود چشم از لمعات اسلحه و بروق اسنه
 افواج قاهره خیره کشته بنانی و تراخی راه انزام پیش
 گرفتند و سوکب ظفر قرین داخل مورچل که قلعه بود در نهایت
 رسانت و وسعت شده خيام اقامت مطنب گشت و
 رعایای بیوفای آشامی شده و در آمدن و ملاذمت کردن
 و آباد شدن نمودند بدستور سابق مورد مراحم و اشفاق
 گشتند و چون بعرض رسید که تنه زمان در مورچلی که آن روی آب
 بهنگ ساخته اند در حال اقامت انداخته خیال استقامت دارند
 بعد از یک مقام از آن موضع کوچ فرموده هر دهم ماه مذکور
 شکر مفور ساحل نهر مسطور رسید مقهوران از مشاهده

و اصول عـ بر روی مائری با آنکه نهر عمیق عریض در میان بود
 این مورد جل را نیز گذاشته گر بختند و سرداران خود را
 بر اجه رسانید ، سایر مردم هر جا خواستند رفتند و نوعی متفرق
 و مشتت گشته که تا مراجعت اشکر ظفر اثر اذان گشود صورت
 اجتماع و اردحام در مرات متخیده ایشان روی نه نمود از سوانح
 غریبه طاری شدن عیش بر ذات و الاصفیات نواب مستغنی
 عن الالقاب است در حینی که سواره و یکناز نبرد هنگ رسیده
 مورد جل آن روی آب را مشاهد می فرمود ، مظهربانه خود را
 از اصـب انداخت و تا کردن فرس بر روی زمین تکیه کرده
 از هوش رفت الهادت بهاد دلیرخان سر آن سردار
 با عز و وقار در کنار گرفته نشست بعد از ساعتی آن مستغنی
 عن الالقاب بحالت افاقت آمد ، بخیر نزول فرمود ابتدا می
 تویج داده مرض الموت همان بود .
 * شعر *
 زمانه جو باد است و بنا در شخت * نقات از رخ گل به عزت کشید *
 پس از هفت در میان جمن * تنشس را بنجاک مذلت کشید *
 درین منزل چند مقام شد و را فرم حروف که بسبب ضعف
 و نقاهت مرض از رکاب نصرت انتساب تخلف و در ریده
 و کهرگان نو ماند ، درین منزل تاریخ بهیت و استم شهر مذکور

سعادت خدمت دریاوت و در همان روز بدلی بهو کن که از
 بهو کنهای نامی معتبر راجه بود و در میان بهو اکن در شجاعت
 و جلالت علم انفرادی افزاست چون احساس بی توجهی از
 راجه بود قطع نظر اردن و فرزند کرده با سهرادر خود بد لالت
 قاید توفیق بلاذمت نواب مستغنی عن اللقب مشرف
 گشت و معروفه داشت که حقیقت علوم مرتبت و همو منزلت
 من در پیش راجه و اشتهاار بصراحت و شهامت
 بین الاقران. سماع مبارک رسید ما استد اکون که بدولت
 خدمت خدایگانی مستعد کرده ماسجد و ادم که نوعی مشمول
 عیایت و التفات گردم که اکثر بهو اکن مدبر و سرداران
 اس که شور بد لالت و وساطت بنده پشت بر اجه داده رو باین
 دولت سر آرد و این بنی مفدا را با قبلی از شکر عظمی اثر و
 کتیری از مردم این کشور رفته راجه را کرده مبارک نواب
 مستغنی عن اللقب محممت بسیار و الطاف بی شمار
 اردانی داسته بار اذعان * شعر *
 که خدگوش به ملک را بنی شکفت * سگ آن ولایت تواند گرفت
 به نعم ثلعت مقطع و د که کمی و خنجر مرصع و اسب مبارک فتار
 و چرکی در رعیت گریبان آرد سرا فتخار شش با و ج فلک

و در برابر فراخت و مامور شد که مردم جنگی این ملک از آشامی
 و غیره هر گز نتواند دلاسا کرده نزد خود بشتیغ سازد و طل و عقبه
 و رتیق و فتن مهمات و قریات و قضیبات مابین کهرگانو و نامروپ
 مفوض به رای و رویت خویش داند و ضبط و نسق را، خشکی
 تا کهرگانو و در ادتری تا تر مهمانی بر ذمه خود لازم شناسد مشا را لیه
 چون از اعظم بهو کنهائی نمی دانم و آموارد آمره ناهی آشامی بود
 بنانچه باید و شاید از عهد و اهدای تفضی نموده در اندک
 دوری سه چهار هزار س از مردم بنی ان مرد و بوم فراهم
 آورد چون درین مدت هیچ یک از بهو کنهائی این شیوه را
 ساوک نداشتند بود در اجه از افتتاح این باب بسی
 حایف و متغیر گشت و با سایر بهو اکن دل دیگر کون کرد
 و بیحدی بهو کن را که هنگام طغیان آب و اشتداد برسات
 در محاربات باشکرفیروزی سمات به تعبیر از خود راضی
 نشد و رعایت حق نمک با بلغ وجود بیجا آورده بود بیمانه انکه
 در مدافعت و مقاومت شکر به شاهی مداهنت و مساهلت
 ورزید و با آنها درین داشته معاولاد و کوز و انانث در سنجهای
 آهنین کشید و بعتوبت شد به دهاک گمردانید و قحوا سی
 من اعان ظالما فقد ملطه الله علیه * بظهور انجا مید و رسل و رعایین

از نزد راجه و بهو کنهائی در اراک به جهت ایقاع صلح متواتر و
متعاقب نجدت نواب مستغنی عن الالقاب رسیدن
گرفتند و چون بر اقاویل کاذبه و باطیل صوهد آنها اعتمادی نه بود
بمقتضای * لایله غالمومن من حجر واحد مرتین * در معرض قبول
نی افتاد درینو لا از عرضه داشت ابن حسین ظاهر شد که برای
قوت ماما خان برنج کمی کرده و این معنی موجب از دیاد اضطراب
آنها شده و بسبب قحط و عسرتی که در بنگاله روی نموده
از انجانیز برنج نرسیده مقوم رشتند که از بانزده انبار که در حوالی
نهر و هنگ بقیط در آورده و از ده هزار سن شالی را برنج ساخته
بر کشتی های خالی بیویا در غره که از لشکر ظفر اثر بنگاهو گمر اجعت
میگردد و باشند بار کرده نزد ابن حسین بفرستند مقصد بیان شالی
را جوار آشا میها کردند تا برنج ساخته آورند و مطابق فرموده بنگاهو گمر
مرسل داشتند و چون بدلی بهو کن بعرش رسانید که جمعی از مقهوران
بابرخی از بهو کنها و معدودی از اقبالی در سه لاکوری هستند
در ویش بیگ نوکر سه کار با ششصد هزار مامور شده که
بقصد مذکور رفته و جماعه مقهور را مستأصل ساخته فیاجار امتصرف
گردد و تا وصول موکب ظفر قرین در ان اوضع متوقف باشد
و تاریخ غره شهر جمادی الاول در ویش بیگ روانه شد

و بدلی بهوکن برادر خود را همراه کرد و سیوم ماه مذکور عرضه داشت
 در ویش بیگ مشعر از فراد مقاپیر و به ست آمدن هشت
 زنجیر ذیل رسید پنجم شهر مسطور از کناره نهر دهنگ
 بقصد نامروپ کوچ شد و ششم ماه مذکور سه لاکوری محل
 نزوا گشت و قبل از رسیدن بمنزل مقرر شد که در ویش
 یک مقدمه شکر غنفر قرین بود و یک منزل بیست ترا سوک
 نصرت اثر میرفته باشد و حسب التماس بدلی بهوکن نیز مرض
 گشته با در ویش بیگ رفیق گردید و فلان مذکور را برادر بدلی بهوکن
 آورده از نظر گذرانید و تاریخ هفتم شهر مسطور سوکب منصور
 از کناره دهنگ کوچ کرده در یای سه لاکوری پایاب گذشت
 و آن روی آب مسرت او تا و خیم کردید درین مقام تاریخ
 نهم شهر جمادی الاول روز پنجشنبه نواب مستغنی عن الالقاب
 اول روز در محضری تناول کرده چون اراده غسل داشت میان
 روز فلانیا میل کرد بعد از غسل در دمه و قوی و نخی عظیم
 طاری شد و شب تب محرق و در سینه و ظه زیر پستان
 چپ مزید علت گشت و حکیم کریمای کیلانی بمعالجه پرداخته
 فی الجمله تسکینی درالم بهر سید و چند روز بنا بر عرض مرض مقام
 شد و هر چند طبیب مذکور جهت فصد که در التماس نمود چون

در آن مملکت بعضی از خون گرفته ای ضرورت فصد نمودند و بودند
 و با مرض مهلکه مبتلا گشته بسرای بقا نقل کردند نواب
 مستغنی عن اللقاب فصد فصد نفرموده * اذا جاء القضاء
 البصر * بعد از دو سه روز کوفت ذات الصد بر الام مذکور
 افزوده چون انقضای موسم زمستان قریب گردید و
 وصول ایام بارندگی نزدیک رسید مردم شکر ظفر ترک
 از ابتدای سال گذشته چشم شان ترسیده بود و میدانستند
 که وجهت نواب مستغنی عن اللقاب رفس نامردپ
 جهت دستگیر کردن راجه منکوب است و گشتی که از وقت
 قوت مایحتاج اصاعرو آکا بربران بود بموضع مذکور نمی رود و بیم
 آن است که بعد از آمدن بمحفل و در نامردپ مقاپیر راه
 وصول از وقت راه نشکی نیز مسدود سازند و از افزونی
 امراض و وبا و فراوانی فحط و غلا آن فتر جمعیت در موکب
 منصور غانده که باستیمال راجه غبط راه از نامردپ تا کهرگانو
 وفا کند و بر تقدیری که داخل نامردپ شوند و راجه باستان
 آن موضع که ارتقای سوار بران ممکن نیست بالا رود و شرف
 در آن خود داد راه را در شونه جای اقامت و نه راه مراجعت
 خواهد ماند لهذا دل از نوکری و مال و منال برکنده و فقر و درویشی

بر منصفیداری و امرائی اختیار نموده در اندیشه معادلات و
بر آمدن از ان مملکت گشته به تخصیص از سر زمین حوالی
نامروپ که در ان مکان اول ماه چیته هندی شروع در برپا کردن
می شود و در ان آیام او این ماه رجب با بنده ای چیته مقدار
افتاده بود و بعضی از عظمای شکر و جمعی کثیر از سنجند داران
نموده بودند که در خین عود از آب دهنگ ترک رفاقت
و کاسب فتح انتساب نمایند چون این خبر مسموع امارت پناه
دلیر خان گشت آن مردم را اندامی و سه دانش نمود همه را
آورد و حقیقت منبر و خاطر و مذبذب اندیشه بودن ها که
فیر و روی مآثر را بمحمود بیگ بخشی گشت تا بعضی رسایند از رای
صواب نای چاره جو کرده درین منزل محمود بیگ پیغام
امارت پناه را معروض داشت و استماع این معنی که موثر
که درت روحانی بود سبب اردیالهم جسمانی گشته
متفکر و ملول از ان مقام چهاردهم شهر مذکور کوچ کرد و پانگی
سوارده نورد گشته بیگ منزلی تمام نزل فرمود و در مقام
نمود و چون راجه و بهو کنهها را از حال در حل بنده مست نواب
جلالت انتها جهت تمسیت امر صلیح و صفا فایده جز خبیثت و نتیجی
غیر از حسرت حاصل نشد دست تو سل بد امن شفاعت

امارت بناد دلیرخان زده و کیلان سخن دان چرب زبان
 درین مکان نزد امارت بناد فرستاده در صورت دادن
 معامله مصالح الحاح و مهالند و در استشفاع جرایم و آثام عجز
 و ابرام از حد بردند امارت بناد بخدمت نواب مستند
 عن الالقاب آمد و ماجرا را بیان کرد آن مستغنی عن الالقاب از
 دهن و نفع قومی و تغییر تمام در مزاج و غلبه مرض بر حسد
 اندیشناک شده و سفاسد عدم قبول مهالند بخاطر آورده
 و بفکر استتباس جمعه مسلمانان افزاده بدین معنی راضی
 شد و فرمود که هر چند مصالح مرضی خاطر نیست اما بمقتضای معرفت الله
 بفتح العزائم و پیمان ظاهر می شود که این معنی امر است مستحق
 الوقوع درین صورت از حزم و احتیاط خویش و فوعد دفع اوفد
 بیگانه غافل نشد و در انتظام امر عاصحت و وقوع معادلت
 هر چند معاجلت و مسارعت بیشتر بظهور آید بصواب
 اقر ب و بصلاح حال همگیان اصوب خواهد بود و مقدر شد که در
 منزل پیش که تمام نام دارد و بر سر جنگل دره نامروپ
 واقع است مقامات صلح را صورت دهند بخدمت هم شهر
 مستور کوچ شده و موضع تمام میگذری جنگل دره نامروپ مشرب
 خیام گشت و میان خان با جمعی دیگر بنا بر فرموده آنرو می آب

د هنگ بر ابر جنگل مسطور و نزول نمود این تمام سرزمینی
 است از مضافات ولایت آشام و زمیندارانجا که از اعظم
 محو و صان و مقربان راجه است بخطاب راجگی از جانب والی
 آشام اختصاص دارد درین ایام اندک توجی در پای چپ
 نواب مستغنی عن الالقاب ظاهر شد *

* گفتار در دروغ مصالحه بتقدیر ملک علام *

* و نجات یافتن اهل اسلام از ظلم آشام *

صاحبنا چنانچه بحیرت تحریر در آمد و کلامی راجه نزد امارت بنا و دلیر خان
 بجد و جهد تردد آغاز نهادند و بهو کنهائی در ارا لیه در ابد امی جنگل
 دره مار و پ که مورچل قایم ساخته بودند آمدند و از نزد راجه مازون
 شدند که در آنچه صلاح حال و پیش رفت کار دانند در امر
 مصالحه بعمل آرند و از قبل نواب مستغنی عن الالقاب
 خواجه بهور مل نزد امارت بنا و دلیر خان بود و بهو کلامی راجه گفتگو
 کردی و گاهی بر فاقه آنها و کسان امارت بنا و پیش بهو کنه
 رفته تا سیس احساس صلح و یمن برداختی بعد از قبل و قال
 قرار بر آن یافت که بالفعل راجه دختر خود و صبی را به تمام را
 با بست هزار توله طلا و یک و بست هزار توله نقره و با بست
 فیل بسرکار باد شاهی و پانزده فیل برای نواب مستغنی

هن الا لقاب و پنج فیل جهت امارت پناه ارسال دارد
 و متعاقب در عرض دو از دو ماه سه لک توله نقره و نو و فیل
 سه قسط که هر قسطی را مدت چهار ماه و هر یک از آن
 اقساط شش ماه یک لک توله نقره و سی فیل باشد سرکار
 پادشاهی و اصل حازد و هر سال بست رنجبر فیل بیکش
 مقرری بیداد باشد و تا وصول شدن پیشکش مقسط بر
 بودد کسبین و کسبها بگویند و برگسانین بگویند و پربا تر بگویند
 که هر چهار رکن در کین دولت راجه و رائق و فائق بهام آن خطه بودند
 بطریق دهن در خدمت بندگان پادشاهی باشند و از سمت
 او ترکول سرکاره رنگ که یک طرفش بگواهنی و طرف دیگرش
 بدریای الهی برادی که از حوالی قلعه جسر هرد می گذرد و از جانب
 دکن کول ولایت نئی رانی و ساک ناگه و بیلتی و دومیه
 که هرگز ضبط مردم ملک پادشاهی و نیامده داخل پیشکش
 بوده ضمیر مسالک محروسه باشد ملک نئی رانی متصل
 بکوهستان دارد است و کار و جماعتی اند پلنگ خوی و خوش
 سیرت بخوردن گوشت سگ شفت و بیل تمام دارند
 و همین که یکی از آن طایفه را کلاب بیند فریاد کرده بگریزند
 و کوهستان این قوم متصل است بجهال کتری باری که از

جمله ممالک محروسه است و انتهای ملک دومریه دریای
 کلنگست . پیش رود می قلعه کجلی و فصل مشترک میان
 ممالک محروسه و مملکت آشام جانب دکن کول دریای
 کلنگ و جانب اوترکول دریای الهی براری مقرر شد در ولایت
 درنگ فیل . بشمار و کهبه ، تا که عبارت از شکار آن دابه
 وحشی است بسیار می شود نوبتی همین حی دج سنگه راجه
 آشام صد بست فیل را درین ولایت کهبه کرده بود
 و در ولایت راجه دومریه نیز فیل از جانب کجهاز که متصل
 کوهستان دومریه است در راه سابقه می آمد و کهبه
 می شد راجه کجهاز راه آمدن اقبال را مسدود ساخت
 کهبه ، بر طرف گردید و ایضا کلاهی راجه متقبل شدند که آنچه
 از رعایای ملک کامروپ ، در قلال جبال و نامروپ محبوبس اند
 را نسی یافته مع رن و فرزند بدلی بهوکن بخدمت نواب مستغنی
 عن الالقاب بیابند و تعهد نامه تسلیم تقبل امور مسطور
 از جانب راجه که مسودد آن را ششی سرکار نواب عالی مقام
 نموده بود و قولنامه از طرف نواب مستغنی عن الالقاب
 محتوی بر قول مصالحه بشرط مذکور و قلمی شده درینو
 سید سالار خان که قبل ازین التماس آمدن از چارنگ باشکر

ظفر اثر کرده بود و بعضی قبول مقرون گشته بهو کب ظفر قرین ماسحق
 شده تهمانه داری چارنگ من حیث الاستقلال بغازیخان
 مقرون گردید و پروانه باین حسین مشتمل بر ارسال کشتیها
 جهت حمل اسباب سرکار بادشاهی که در کهرگان بود
 مرسل گشت و چون قرار چنان یافت که هنگام معاودت برآه
 کهرگان نرفته بر ساحل نهد هنگام مرا حل بهما گردند و اگر اهالی
 در رسیدن میر مرتضی واقع شود در منزل ترهستانی که از آنجا
 تا کهرگان هشت کرده است انتظار میرود که در کشند و بنا بر عدم
 اعتماد بر اقوال و افعال آشامیها در جمیع احوال هنگام کوچ
 از بنام فوجی بسرداری محمد مرادیگ بکوک میرض کوردوانه
 نمایند لهذا ابیر مرتضی نیز پروانه مخبر از قرارداد مذکور و مشعر
 بر آنچه بهین حسین نوشته شده صادر گشته تا کید بسپارد در
 زود ماسحق گشتن و مراعات حزم و احتیاط پیش از پیش
 نمودن و مسلم و غیر مسلم موطن آن ملک را که اراده بر آمدن
 داشته باشند قوت و بار بردارند هر آینه آوردن مندرج فرمود
 و بدو لیهو کن بعرض رسانید که چندی از اقبالی که در اجه هنگام
 انزام در صحرا را کرده در بین نواحی هستند جمعی از متجنده
 گردن آنها تعیین شدند شب سه شنبه پنجم جمادی الثانی